

ISSN:1606 - 9110

رشد

روش

۳

- ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
- برای دانش آموزان پایه های
- دوم و سوم دبستان
- دوره‌ی سی و پنجم • آذر ۱۳۹۷
- شماره‌ی پی در پی ۱۳۰ • ۳۲ صفحه
- www.roshdmag.ir • ۱۲۰۰۰ ریال

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی



نوآموز

بیان خدا



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

۱) این‌ماه، این‌روزها

۲) به انداره

۳) پدرگشناگر

۴) کرگ آوازخوان

۵) ماجراهای یک‌شانه به سر

۶) نمایش علمی

۷) چنانچه نارنجی

۸) شعر



مدیر مسئول: محمد ناصری

شورای سردبیری:

علی اصغر جفریان، طاهره خردور، احمد دهقان،
مجید راستی، سید امیر سادات موسوی،
شاهدۀ شفیعی، سید کمال شهابلو، کاظم طالایی،
احمد عربلو، شکوه قاسم‌نیا، مهری ماهوتی،
افسانه موسوی گرمادودی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب،
محبت‌الله همتی، حبیب یوسف‌زاده

دیبر: افسانه موسوی گرمادودی

دستیار دیبر: زهراء‌اللادی

طراح گرافیک: فریبا بندی

ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

۱۹) چورچین مخدایی من

۲۰) نشانه

۲۱) ایلام

۲۲) پارچه‌های رنگی

۲۳) همه‌چانقاشی / داستان نیمه‌تمام

۲۴) سلام، سلامتی

۲۵) دایره‌ها و نیم‌دایره‌ها

۲۶) سرگرمی

۲۷) ماه و آن دختر

۲۸) حوش‌په حال من یا حوش‌په حال او!

۲۹) پقدمایید مخانه‌ی گرم‌ها

۳۰) نقاشی پاسایه‌ها



مهری ماهوتی

۲۷ آذر

- وفات حضرت معصومه (س)
- شما مهمان ما هستید
- نوى قم از آن بهتر، همیشه در دل مردم

بیلدا:

شیرینی و چای و فال حافظ
آجیل و انار دانه دانه
بیلدا به تمام بچه‌ها داد
یک قاج بزرگ هندوانه

- روز معلومان:
من قهرمان‌هایی رامی‌شناسم که معلوم هستند. شاید تو هم مثل من یک معلوم باشی، شاید هم یک قهرمان پس روزت مبارک!

- تولد حضرت رسول اکرم (ص)
شب میلاد محمد (ص) شده است.
پسر آمنه و عبدالله
بوی گل دارد و عطر صلوات
صورتش ماه را از صورت ماه

- تولد امام جعفر صادق (ع)
صادق یعنی راستگو.
تولد امام راستگو، مبارک بادا

نقاشیگر: مجتبه فرجی

پـ اندـازـه

گاهی همهی غذایی را که برایمان در بشقاب می‌کشند، نمی‌خوریم و مقداری از آن می‌ماند.
تا حالا فکر کرده‌ای این باقی‌مانده‌ها، چه قدر غذا می‌شود.

یک ظرف بردار. چند روز هر چه در بشقاب غذایت باقی‌مانده، توی ظرف بربیز و در یخچال بگذار. بعد از چند روز حتماً خودت از مقدار غذایی که جمع می‌شود، تعجب می‌کنی.
بیا با هم یک تصمیم خوب بگیریم؛ اگر تو هم همیشه ته بشقابت مقداری غذا می‌ماند، قبل از این که شروع به خوردن کنی، مقداری از آن را برگردان؛ اگر باز هم کمی غذا در یخچال جمع شد، نگران نباش. می‌توانی آن را به پرنده‌گان و حیوانات گرسنه‌ی کوچه و خیابان بدھی.

افسانه موسوی گرمارودی





برگ شناگر

مریم هاشم پور

وقتی که باد آمد
در گوش او گفتم:
«تابم نده، لطفاً
از شاخه می‌افتم.»

اما تکانم داد
آن باد، باد سرد
چرخیدم و شاخه
دست مرا اول کرد

یک دفعه افتادم
پیراهنم ترشد
در جوی آب، اسمم
برگ شناگر شد



گرگ آواز خوان

عبدالرضا صمدی



الاغه که روی علف‌ها چرت می‌زد، یک چشمش را باز کرد و پرسید: «خب، حالا گله را کجا می‌بری؟» گرگه گفت: «لب چشممه. تشنه شده‌اند، می‌برم‌شان آب بخورند.»

الاغه گفت: «کارت درست است. گله‌ی تشنه باید آب بخورد.» و دوباره چشمش را بست و خوابید. گرگه، گله را می‌برد و نی می‌زد و می‌خواند: «گرگم و گله می‌برم.» یک مرتبه سگه از راه رسید. سرتاپای گرگه را خوب نگاه کرد. با خودش گفت، اگر اشتباه نکنم، این گرگ است. اما زود گفت، نه، حتماً اشتباه می‌کنم. خود چوپان است و پرسید: «چوپان، گله را کجا می‌بری؟»

چوپان خسته بود. کلاه و بالاپوش نمایش را در آورد. سرش را گذاشت زمین و خوابش برد. گرگه یواش یواش، بی سرو صدا آمد. کلاه و بالاپوش چوپان را برداشت و پوشید. نیاش را هم دزدید. گله را برداشت و دبرو که رفتی.

می‌رفت و از خوشحالی می‌خواند: «گرگم و گله می‌برم. گرگم و گله می‌برم.» گاوه که همان نزدیکی‌ها بود، شنید. خیال کرد راست راستی چوپان است. ماع ماع خندید و گفت: «گله را کجا می‌بری؟»

گرگه گفت: «معلوم است، به چرا می‌برم.»

گاوه گفت: «چه کار خوبی! گله‌ی گرسنه باید بچرد.» گرگه، گله را هی کرد و جلو رفت. می‌رفت و می‌خواند: «گرگم و گله می‌برم، گرگم و گله می‌برم.»

● تصویرگر: الهه بهین

کلاه و بالاپوش خودش را که تن گرگه دید، همه چیز را
فهمید. چماق به دست، دنبال گرگه دوید.
گرگه حسابی ترسید. نی و کلاه و بالاپوش چوپان را
انداخت و فرار کرد.
سگه دوید و نی و کلاه و بالاپوش چوپان را به دندان
گرفت و برایش آورد.
چوپان گله را بر گرداند به صحراء. نی زد و آواز خواند:
«گرگه و گله می برد. چوپان دارد نمی گذارد.»

گرگه گفت: «از صبح دارند می چرنند. خسته شده‌اند.
می برمی‌شان به آغل.»
سگه گفت: «ولی، راه آغل از آن ور است!»
گرگه گفت: «خب، یک آغل هم این ور است!»
سگه گفت: «آغل آن وری بهتر است.»
گرگه گفت: «این وری بهتر است!»
سگه عصبانی شد و داد زد: «آن وری!»
گرگه هم او قاتش تلخ شد و داد زد: «نه خیر، این وری!»
سر و صدایشان بالا گرفت. چوپان با عویض سگه و
زوژه‌ی گرگه از خواب پرید. دوید و دوید تا به گله رسید.

ماهراهای یک
شانه به سر

ارمیاس

مژده رخshan



نموده‌گرد: آرش علی‌پور

تنها مشکلی که وجود دارد این است که اگر هوا خیلی گرم باشد، ارمیاس روزها در خانه‌اش می‌ماند و شب‌ها بیرون می‌آید؛ اگر هم بترسد، زود در شن‌ها گودالی می‌کند و خودش را پنهان می‌کند. امیدوارم کاری نکنم که او بترسد.

دفعه‌ی پیش به دیدن آگامای سر وزغی رفتم.
یک‌ماه مهمان او بودم. او به من گفت، در سفر بعدی
به سیستان و بلوچستان بروم. آن‌جا دوستی دارد به
اسم «ارمیاس مشبک بیابانی».

جالب نیست؟ به نظر من که اسمش خیلی بانمک و
جالب است، او هم یک مارمولک است و در تپه‌های
ماسه‌ای زندگی می‌کند.

آگامای سروزغی به من گفت، خوش به حالم که
می‌توانم ارمیاس را ببینم؛ چون این مارمولک‌ها در
ایران کمیاب هستند و هر کسی نمی‌تواند به راحتی
آن‌ها را ببیند.

در ضمن خیالم را راحت کرد که غذای ارمیاس هم
حشره است و حتماً غذایش را با من شریک می‌شود.
پس من گرسنه نمی‌مانم.





پلاستیک کم تری مصرف کنیم

اگر کم تر پلاستیک مصرف کنیم،

- زباله کم تری در طبیعت رها می شود.

- حیوانات زندگی سالم تری دارند.

- زیبایی های بیش تری می بینیم.

- زندگی سالم تری داریم.

پس خوب است وقت خرید به جای استفاده از کیسه های پلاستیک، از کیسه های پارچه ای استفاده کنیم.

تا جایی که می توانیم از لیوان، سفره و لوازم یکبار مصرف پلاستیکی استفاده نکنیم.

به استفاده از دوباره از وسیله های پلاستیکی فکر کنیم.

از پدر و مادرمان بخواهیم، تا می شود موادی را که بسته بندی پلاستیکی دارند، نخرند.

کاردستی بازیافتی

با استفاده از بطری های پلاستیکی می توانی کاردستی های متفاوتی

درست کنی:

۱ یک بطری پلاستیکی بردار.

۲ با کمک یک بزرگ تر، سر و ته بطری را ببر و جدا کن.

۳ وسط بطری را کنار بگذار.

۴ حالا سر و ته بطری را به هم بچسبان و آن رارنگ کن.

این هم یک قلک!

دیگر په چیزهایی می توانی
با استفاده از بطری های
پلاستیکی درست کنی؟



آزمایش علمی

رازمند
وبابا

● داود مظلومی
● عکاس: اعظم لاریجانی

الف: فکر می کنی چه می شود؟

از اعضای خانواده که تماشاگر هستند بپرس، اگر یک لیوان را برعکس روی شمع بگذاریم، چه می شود؟
چه اتفاقی برای آب می افتد؟
چه بلایی سر شمع می آید؟

ب: خوب دقت کن!

حالا همان طور که شمع روشن است،
لیوان را به آرامی روی شمع بگذار.

زنگنه، آنقدر
ملکان، آنقدر

وسیله های لازم:

بشقاب خورش خوری،
 شمع گرد کوچک، شیشه هی
 خالی یا لیوان، آب، آبرنگ یا
 هر رنگ دیگر، کبریت

بعد از این که خوب یاد گرفتی این آزمایش را نجام دهی، برای دعوت از تماشاگران این نمایش علمی، راه مناسبی پیدا کن.
شاید درست کردن یک کارت دعوت فکر خوبی باشد.

- ۱ در یک بشقاب خورش خوری تا لبه، آب ببریز. کمی آبرنگ از هر رنگی که دوست داری به آن اضافه کن.
- ۲ یک شمع کوچک را روشن کن و روی سطح آب بگذار.



توجه: از بابا یا مامان بخواه گوشی همراهشان را روی بارکد بگیرند تا بتوانی فیلم مراحل آزمایش را ببینی.



مراقب باش شمع خاموش نشود.
 فقط تو می دانی چه اتفاقی می افتد.

می توانی با گفتن چند جمله، هیجان آزمایش را

بیشتر کنی:

خوب نگاه کنیدرا

پیزی نماندہ....

از لیوان پشم بر نزاریدرا

ج: چرا این طور شد؟

حالا با خانواده درباره‌ی این آزمایش گفت و گو کن.



● تصویرگر: مهسا ولی زاده

جناب نارنجی

علی‌اُبْرِيْهِ فِيْ الْعَابِرِيْنَ

نه پر تقالیم، نه نارنگی؛ به من می‌گویند، جناب نارنچی. معززم پر است از فکرهای جدید و رنگی متنگی. بعضی‌ها می‌گویند، چه جالب! بعضی می‌گویند، چه خودخواه! بعضی‌ها می‌فریاد می‌زنند، چه بی‌مزه و بی‌جا! کارهایی هم می‌کنم خیلی جذی اگر نگویند، بخ نکنی نارنچی و قتی هم سر به سر آدم‌ها می‌گذارم و می‌خندم، پسرم می‌گوید: «تو به این بزرگی می‌خواهی بگویی خیلی زرنگی؟»

۱

خراب‌کاری



۲

برای این که
کارهایم را
فراموش نکنم،

آن‌هارا روی
کاغذ می‌نویسم و به
پیچحال می‌چسبانم.

فقط نمی‌دانم چرا یادم رفت
برای این یادداشتم نقطه
بگذارم!

کسی می‌داند
(این جا چه
نوشتی؟)



عکس دیده نشده



تصویرگر: ثریا مختاری



قصه‌ی باد

منیره هاشمی



باد امشب قصه گفت
قصه‌ای از فصل سرد
یک کلاع از روی کاج
قصه‌اش را گوش کرد

وقت قصه، چیک و چیک
داشت باران می‌چکید
خیس شد بال کلاع
از سر شاخه پرید

باد هو هو کرد و گفت:
«آخر قصه همین!
نوبت پاییز شد
زرد شد روی زمین.»

هدیه

• فاطمه غلامی

آقای عنکبوت
پایش شکسته بود
بر تار کوچکش
غمگین نشسته بود

آمد عیادتش
یک ابر مهربان
مانند یک پزشک
از سوی آسمان

آورد با خودش
دارو برای او
هی قطره قطره ریخت
بر زخم پای او

بهتر شد عنکبوت
با قطره‌های ابر
با تار هدیه بافت
یک گل برای ابر

• تصویر گذشته علیپور





• کلر ژوبرت

بورپین خدابی من

قشنگ‌تر است؛ چون این‌ها را خودش آفریده است. کم‌کم بیش‌تر می‌فهمی. یواش یواش جواب سؤال‌هایت را پیدا می‌کنی».

دیروز یک جورچین بزرگ هدیه گرفتم. تا حالا جورچین نداشم. از این که تکه‌های آن را یکی یکی به هم وصل کنم تا یک تصویر کم‌کم درست شود، خیلی خوشم آمد.

وقتی داشتم جورچینم را درست می‌کردم، مامان گفت: «این که می‌گوییم کم‌کم جواب سؤال‌هایت را پیدا می‌کنی، مثل همین است، مثل درست کردن یک جورچین».

من از حرف مامان خیلی خوشم آمد. فکر کردم چیزهایی که از خدا می‌دانم مثل تکه‌های یک جورچین هستند. هر وقت چیز جدیدی از او می‌فهمم، یک تکه به این جورچین اضافه می‌شود. مثل وقتی که فهمیدم که کشان چه قدر بزرگ است و خدا از آن هم خیلی بزرگ‌تر است.

بعضی وقت‌ها هم یک تکه‌ی اشتباہی می‌گذارم و بعد آن را برمی‌دارم. مثل وقتی که کوچک‌تر بودم و فکر می‌کردم خداشکل یک آدم است، فقط خیلی بزرگ‌تر.

فرق جورچین خدابی من با یک جورچین معمولی این است که هیچ وقت تمام نمی‌شود؛ چون همیشه چیزی هست که به آن اضافه کنم. من هم خیلی خوشحالم که می‌توانم یواش یواش بزرگ‌تر و کامل‌ترش کنم.

خیلی دلم می‌خواهد بدانم خدا چه شکلی است؟ چه قدر بزرگ است؟ کجا زندگی می‌کند؟ چرا او را نمی‌بینم؟ چرا صدایش را نمی‌شنوم؟ و خیلی چیزهای دیگر.

وقتی از مامان می‌پرسم، می‌گوید: «خدا از خورشید نورانی تر است، از بلندترین کوه، باشکوه‌تر است. از رنگین‌کمان،

• تصویرگر: شیرین شیخی



نشاں



قصہ کتبہ

یک بُوچا بُوچا بُوچا بُوچا بُوچا بُوچا بُوچا
 سُتارہ نلا اشتا۔ یک بُرکہ بُرکہ بُرکہ بُرکہ نلا اشتا۔
 یک درختا بُورکہ ساید نلا اشتا۔ یک پُرلاہ
 بُوچا بُال نلا اشتا و یک آدم بُوچا بُوچا اُبید
 نلا اشتا...


این اول قصہ ادا بُوچا بُوچا بُوچا
 شیطان برَا کا شیطان کو چاندھ پھی کر دے۔



متن: ناصر نادری
 حفظ: فیدر فرمانیو





ایلام

عزت‌اله‌الوندی

عکس: هاتف‌همایی



استان ایلام یکی از قدیمی‌ترین استان‌های ایران است. ایلام، دره شهر، بدره، سیروان، چرداول، مهران، سومار، آبدانان و دهلران از شهرهای مهم استان ایلام هستند. مردم ایلام به زبان فارسی و کردی و لری و لکی حرف می‌زنند. در زمان جنگ، دشمن به دلیل همسایگی با ایلام خیلی سعی کرد از آن جا وارد خاک ایران شود؛ اما مردم این استان با همه‌ی وجود از خاکشان دفاع کردند.

استان ایلام هم جنگل دارد، هم کوه و هم دشت؛ برای همین جانوران زیادی در جنگل‌ها و کوه‌های آن زندگی می‌کنند. بزرگ‌ترین رود ایلام، رودخانه‌ی سیمره است که از الوند همدان سرچشمه می‌گیرد. نزدیک شهر آبدانان، دو دریاچه‌ی زیبا کنار هم قرار دارند که مردم به آن دریاچه‌ها، سیاه گاو می‌گویند. اطراف این دو دریاچه، گیاهان گوناگونی می‌رویند.



چند روز پیش که پسرخاله‌ام به مرخصی آمده بود، برای من یک یادگاری از محل خدمتش آورده بود. پسرخاله‌ام خدمت سربازی اش را در ایلام می‌گذراند. او یک تیغ بلند سیاه و سفید شبیه قلم نی، برایم آورده بود. پرسیدم: «این چیست پسرخاله؟» پسرخاله گفت: «تیغ تشی!»

بعد عکس تشی را توی گوشی همراش نشانم داد. حیوانی که مثل یک برهی سیاه تپل بود؛ اما روی پشتش مثل یک خار پشت، تیغ‌های بلند داشت.

گفتم: «خطرناک نیست؟»

گفت: «هیچ جانوری تابه او حمله نشود، خطرناک نیست.»

پرسیدم: «چرا تیغش را کندی؟»

خندید و گفت: «من نکنم. تشی‌ها ریزش تیغ دارند.»

افسانه‌ی قدیمی

● راستان و چاخان یکی از افسانه‌های دلنشیں بچه‌های ایلامی است. راستان؛ آدمی راستگوست و چاخان همیشه دروغ می‌گوید. راستان با راستگویی خودش به پاداش می‌رسد و با دختر پادشاه ازدواج می‌کند و صاحب ثروت زیادی می‌شود؛ اما چاخان دروغ گو سرانجام از بین می‌رود.



راستنی!

● در گذشته، پدریزرگ‌ها و مادریزرگ‌ها می‌گفتند: «اگر میش از صحرا به روستا برگردد و سرش را تکان بدهد، باران می‌بارد. اگر گنجشک‌ها موقع غروب با هم بجنگند و بالهایشان را تکان بدهنند، همان شب یا فردای آن باران می‌بارد. اگر سگ در شب‌های زمستان مثل گرگ زوزه بکشد، آن شب برف سنگینی می‌بارد.» البته خیلی وقت‌ها از باران و برف هم خبری نمی‌شد؛ چون در روزگاران گذشته مردم نمی‌توانستند آب و هوای دو سه روز بعد را به روش علمی پیش‌بینی کنند.



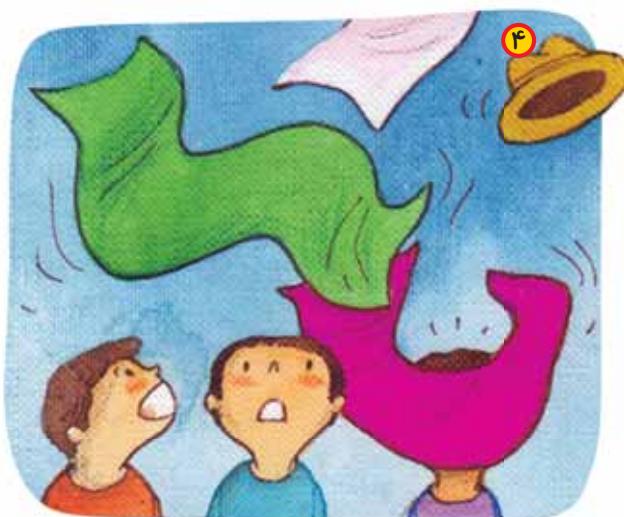
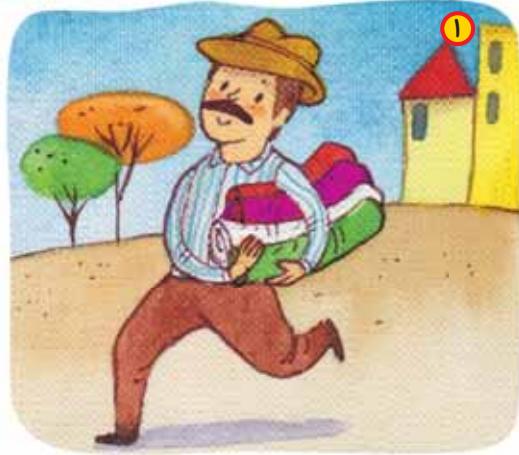
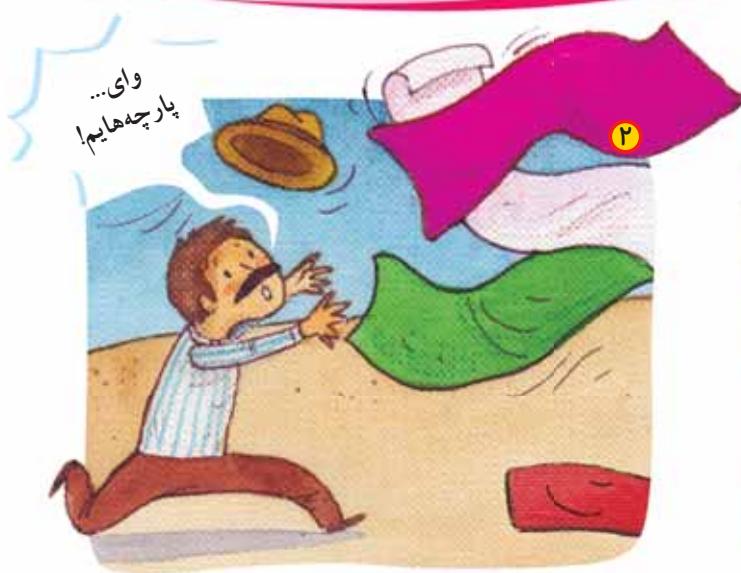
یک بازی محلی

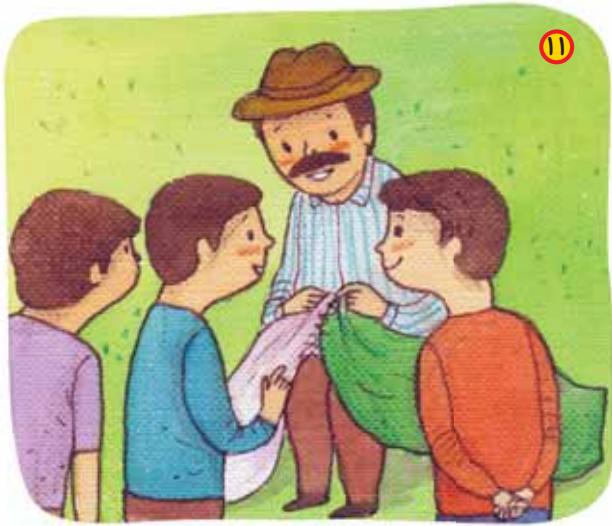
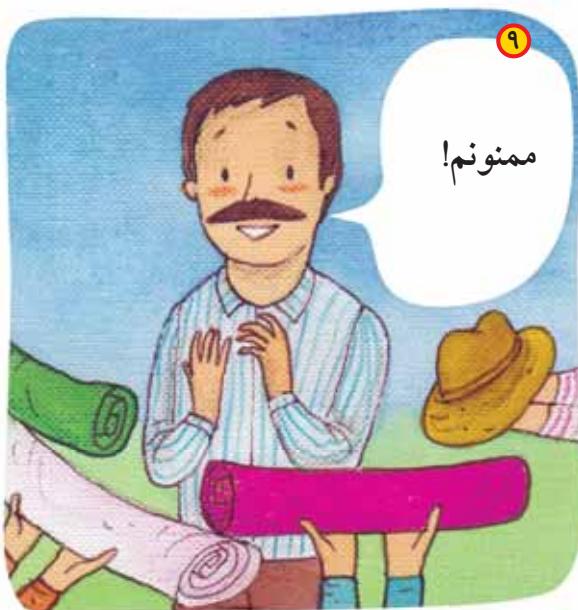
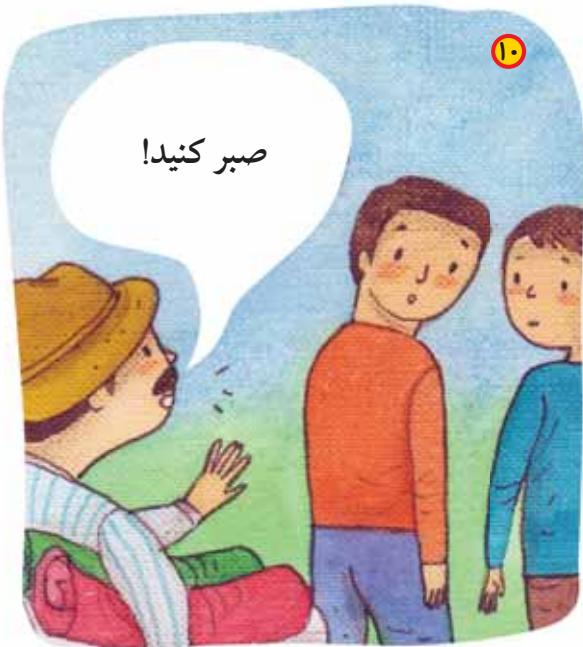
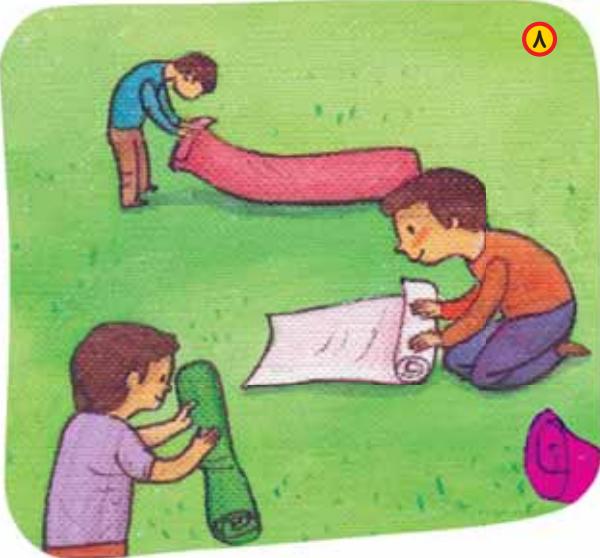
● یکی از بازی‌های قدیمی و جالب بچه‌های ایلامی، خرپران بوده است. خرپران در سه مرحله انجام می‌شده. اوّل بچه‌ها یکی یکی از روی الاغ بدون پالان می‌پریدند. هر کس نمی‌توانست، از بازی بیرون می‌رفت. در مرحله‌ی آخر، بازیکن‌های باقی مانده از روی اسبی بزرگ و قوی می‌پریدند.



پارچه‌های رنگی

جعفر توزنده جانی







همه‌جا نقاشی

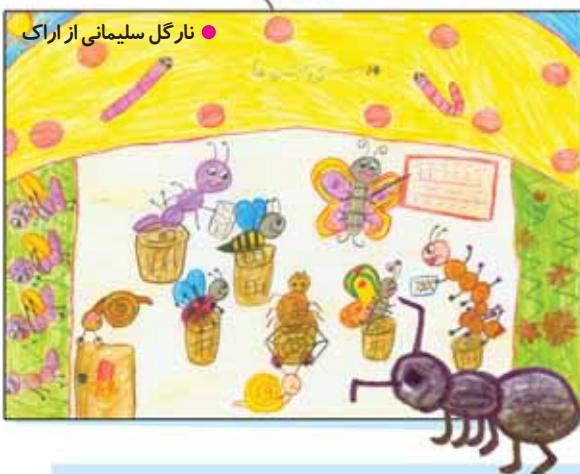
رویا صادقی



نگار قادرآبادی از یزد

تاحالا دقت کرده‌ای که موقع کشیدن نقاشی انگار بعضی از حیوانها و حشره‌ها را صدای کتند و می‌خواهند وارد نقاشی مابشوند؟

به نقاشی دوستان نگاه کن. وقتی تو نقاشی می‌کشی چه جانورانی دوست دارند وارد نقاشی تو بشوند؟ آن‌ها را در محل زندگی‌شان بکش و برای ما بفرست. غذای آن‌ها را هم کنارشان نقاشی کن تا گرسنه نمانند.



نارگل سلیمانی از اراک



ملیکا جوانمرد از اصفهان

کبری بابایی

«قلُك شَلْمُو قِلْ فُورِد. بِيرِينگٌ بِيرِينگٌ صِدَا كِرد وَ گفت: «گل سنه ۳۱».»
کیف پول بهواب داد: «من یک سکه هم ندارم که توی دلت بیریز. بهتر است فودت کارکنی و پول در بیاوری.» قُلُك...»



داستان نیمه‌تمام...

دوست خوبم اگر به نوشتن علاقه داری، این قصه‌ی ناتمام را کامل کن و آن را برای مجله‌ی نوآموز بفرست. منتظر رسیدن آثار خوبت هستیم.



پرستو و ساعتش

فرناز میرحسینی

ظهر وقتی پرستو از مدرسه برگشت، اوّل از همه دستهایش را با مایع دستشویی خوب شست. بعد نشست تا ناهار بخورد. وقتلو ذوق کرد و کلی زنگ زد؛ یعنی پرستو کار درستی انجام داده است.

عصر وقتی پرستو از دوچرخه‌سواری برگشت، اوّل کمی یخ توی لیوان انداخت تا آب بخورد؛ اماً یادش آمد که بعد از ورزش نباید آب یخ بخورد؛ برای همین یخ هارا کنار گذاشت و آب معمولی خورد. وقتلو خیلی خوش حال شد. عقربه‌هایش را تند تند چرخاند؛ یعنی پرستو حواسش به سلامتی اش هست.

پرستو یک ساعت عجیب دارد. اسم ساعتش وقتلو است؛ وقتی که پرستو کارهای درست انجام می‌دهد، این ساعت برایش چند تا زنگ می‌زند یا عقربه‌هایش را می‌چرخاند.

امروز صبح پرستو به موقع بیدار شد. به اندازه‌ی کافی وقت داشت صبحانه‌اش را بخورد. لقمه‌هایی را که مادرش درست کرده بود با چایی خورد و به مدرسه رفت. وقتلو هم برایش چند تا زنگ قشنگ زد؛ یعنی پرستو کار خوبی کرده است.



دایره‌ها و نیم‌دایره‌ها

و سیله‌های لازم:

کاغذ رنگی، کاغذ کادو،
چسب مایع، قیچی و مازیک
در صورت نیاز

● طرح: فاطمه رادپور
● اجراء: حنا حبیبی
● عکاس: اعظم لاریجانی

- می‌خواهیم با استفاده از شکل دایره، شکل‌های تازه‌ای بسازیم.
- چیزهایی پیدا کنید که به شکل دایرہ هستند، مثل لبهی لیوان، بشقاب یا کاسه‌ی کوچک، در بطری، ...
- آن‌ها را روی مقواه رنگی یا کاغذ کادو بگذارید و دورشان خط بکشید و با قیچی بُرید.



حالا دایره‌هارا تابزند. آن‌هارا کنار هم بگذارید. خوب نگاه کنید بینید از کنار هم گذاشتن آن‌ها، چه شکل‌هایی می‌توانید بسازید.

وقتی شکلتان را پیدا کردید، دایره‌ها را به کمک چسب مایع به هم بچسبانید.

با اضافه کردن چیزهایی مثل دُم، گوش، پا، خال و چشم شکل خود را کامل کنید.

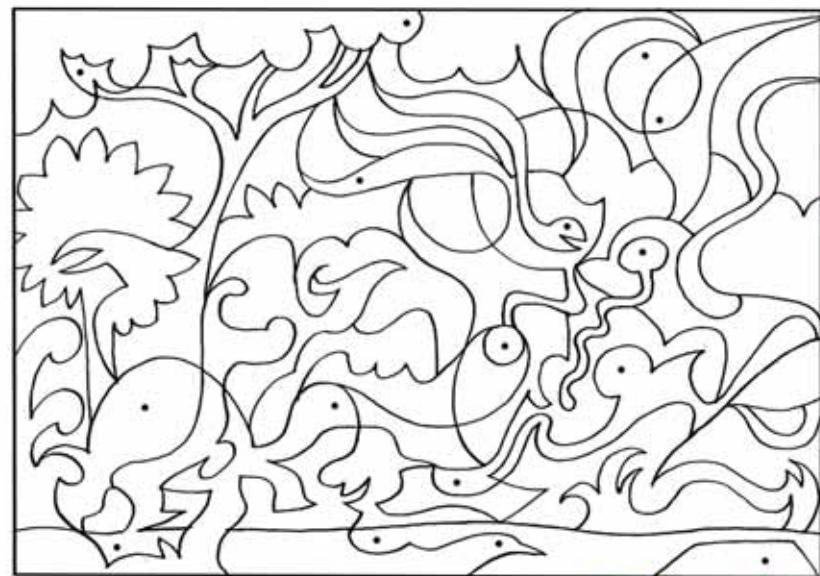
گاهی ممکن است با برش زدن، شکل‌ها را تغییر دهید؛ مثلاً برای شکل جوجه‌تیغی، بدنه آن را رشته رشته بُرش بزنید تا تیغ‌های جوجه تیغی بهتر نشان داده شوند.



رنگ کن و ببین.

سام سلاماسی

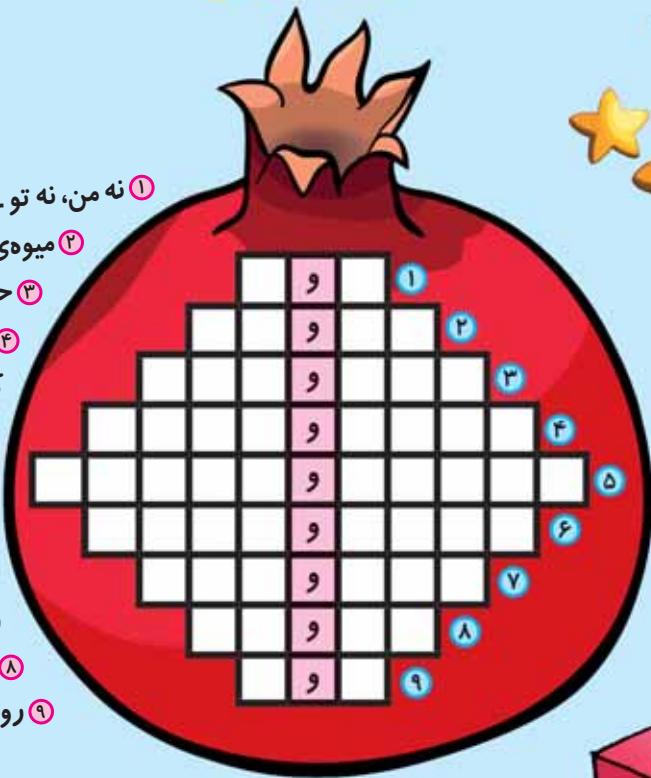
خانه‌هایی که در آن نقطه می‌بینی، رنگ کن.
چه تصویری از خانه‌های رنگ کرده می‌بینی؟



جدول

زهراء اسلامی

- ۱ نه من، نه تو - موی فرفري و شکننده
- ۲ میوه‌ی تابستانی - حوض کوچک توی حمام
- ۳ حیوان بدبو - اسمی برای پسرها
- ۴ پرندۀی مهاجر - پودر خوشبو
- ۵ کنندۀی کیک و بستنی
- ۶ دروغ نمی‌گوید - جای خراب
- ۷ وسیله‌ی اندازه‌گیری - شهری در استان اصفهان
- ۸ به دستور پزشک می‌خوریم - رئیس وزارت خانه
- ۹ درخت همیشه سبز - سنگینی
- ۱۰ روی سر می‌روید - نوعی قورباغه



بازی و ریاضی

علی حیدری

بازی و ریاضی

در شکل زیر سه کاسه پر از شیر و سه کاسه خالی داریم.
چه طور می‌توانیم با جابه‌جا کردن فقط دو تا از کاسه‌ها، آن‌ها را
طوری بچینیم که یک در میان کاسه‌ی شیر داشته باشیم؟



اگر در بازی هُپ شمارش از عدد ۶
باشد، در کدام عدد باید هُپ بگوییم؟

۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، هُپ، ...

۱۲ ۱۸ ۲۴ ۳۰

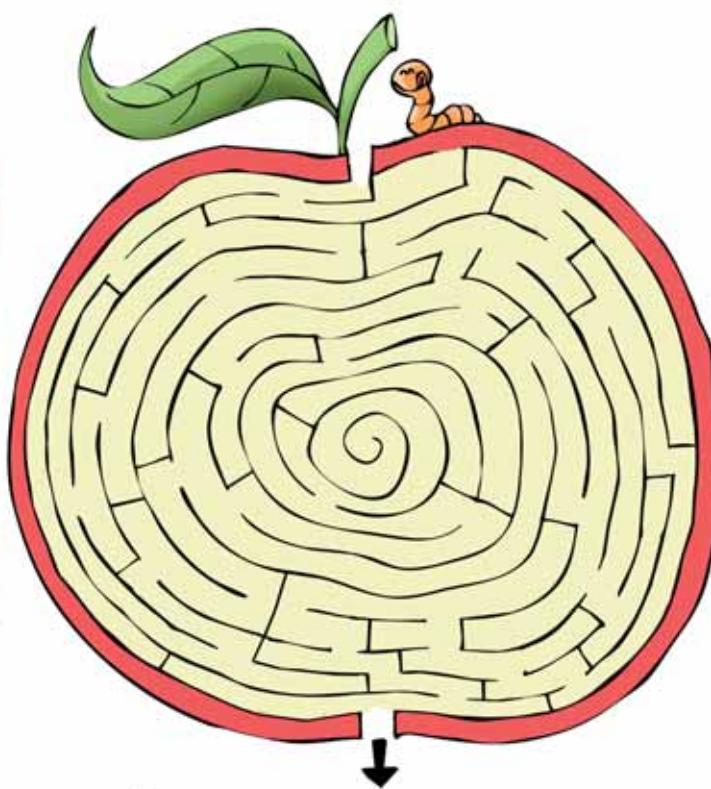
سام سلماسی

بگرد و پیدا کن!

به کرم کمک کن راهش را توی سیب پیدا کند و با شکم
سیر از سیب بیرون برود.

طاهره خردور

جدول را طوری کامل کن که در هر
خانه فقط یکی از سه شکل سطل و جارو
و خاک‌انداز باشد و در هر ردیف شکل
تکراری نباشد.





ما و



تصویرگر: عاطفه ملکی جو



آن دختر

سوسن طاقدیس

دخترک آمد کنار پنجره. پنجره را باز کرد و لحاف کوچکش را آهسته از لبه پنجره، سُر داد پایین.

ماه، ابر را از روی خودش کنار زد و پایین را نگاه کرد.

زیر پنجره، دختر کوچکی روی زمین سرد، خوابش برده بود. لحاف روی تن یخ کردہاش افتاد. ماه، به دختر کنار پنجره نگاه کرد.

دخترک زود پنجره را بست و توی رخت خواب بی لحافش دوید. چشم‌هایش را بست و زود خوابش برد. ماه تمام شب به او نگاه می‌کرد. دخترک توی خواب می‌خندید. دختر زیر پنجره هم، خواب بود و می‌خندید.

آن بالای بالا، آن جا که پر از ستاره بود و ابر، ماه نشسته بود و همه‌جا رانگاه می‌کرد.

از آن بالا، روی زمین، یک پنجره دید، با نور آبی کم رنگ. بیشتر نگاه کرد. توی اتاق، یک دختر کوچک زیر لحاف صورتی خواهد بود؛ ولی نه! چشم‌هایش باز بود. نخواهد بود. توی رخت‌خوابش وول می‌خورد. ماه با خودش گفت: «چرا خوابش نمی‌برد؟» همان موقع دخترک به پنجره نگاه کرد.

ماه با خودش گفت: «شاید به خاطر نورمن، بی خواب شده». و زود یک تکه ابر را جلوی خودش کشید. پشت ابر ماند و صبر کرد تا دخترک خوابش ببرد. ماه صبر کرد، صبر کرد، صبر کرد. بعد، یواشکی گوشی ابر را بالا گرفت و نگاه کرد.

نه، دخترک هنوز نخواهد بود.

ماه به دور و بر نگاه کرد. چندتا ستاره داشتند چشمک می‌زدند.

ماه گفت: «آهای ستاره‌ها، چه قدر چشمک می‌زنید! آن دختر را بی خواب کرده‌اید.» ستاره‌ها دیگر چشمک نزدند.

ماه باز هم صبر کرد تا دخترک خوابش ببرد. صبر کرد، صبر کرد، صبر کرد. دوباره یواشکی نگاه کرد. نه، دخترک خواب که نبود هیچ، از جا بلند شده بود و داشت لحافش را با خودش به طرف پنجره می‌آورد. ماه از خودش پرسید: «یعنی می‌خواهد چه کار کند؟» و خوب نگاه کرد.

این کتاب هم خواندنی است



- نام کتاب: پیراهن پولکی
- به روایت: محمد رضا شمس
- ناشر: محراب قلم
- تلفن: ۰۲۱-۶۶۰۴۰۲۵۱



خوش به حال من یا خوش به حال او؟

سپیده خلیلی



امروز زنگ ما و کلاس پنجمی ها با هم
خورد. مریم دم کلاس ما منتظرم ایستاده
بود. از همانجا برایم دست تکان داد. توی
دستش یک کتاب بود. جلد کتاب را رو به
من نگه داشت و خندید. همان کتابی بود که می خواستم:
قصه های شب. آن را از دوستش برایم امانت گرفته بود.
داشتمن کیفم را می بستم که زیرلب گفتم: «آخ جان!»

• تصویرگر: گلزار شریعتیان



مونا، بغل دستی ام پرسید: «آخ جان که چی؟»
حوصله اش رانداشت. همین جوری گفت: «که امروز با
خواهرم می روم خانه.»
لبخندی زد و پرسید: «پیاده؟»
آره. آن قدر حرف می زنیم که نمی فهمیم کی می رسیم.
خیلی خوش می گذرد.
مونا دیگر لبخند نزد و گفت: «خوش به حالت! من که
نه خواهر دارم و نه برادر.»
مریم پرسید: «چرا نگفتی مونا هم با ما بیاید؟»
گفت: «نه، نمی خواهم.»
چرا؟ مگر ناراحت کرده؟

کمی به حرفهای مریم فکر کردم. نگاهش کردم و
دیدم اخم کرده است، دستش را محکم گرفتم و گفتم:
«حالا امشب کدام قصه را برايمان می خوانی؟»
فکر کردم خوب است امشب با امیر نقشه بکشیم و
مریم را آنقدر قلقلک بدھیم تا قبول کند برايمان دو تا
قصه بخواند.



حالا تو بگو:

- تو چه چیزهای خوبی داری؟
- دلت می خواست چه چیزهایی داشته باشی؟
- حاضری آنها را با چه چیزهایی عوض کنی؟



نه، ولی دوستم نیست.

- پس برای چی؟

اوّلین بار بود که فکر کردم، واقعاً چرا الجم گرفته است.
گفتم: «چون حرصم می گیرد از این دخترها که چندتا
کیف مدرسه دارند. هر دفعه هم یک کفش هم رنگ
کیفشان می پوشند. مونا هم این طوری است. حتی مداد و
دفترهایش هم با بقیه فرق دارد.»

مریم بدجوری نگاهم کرد و گفت: «تو به مونا حسودی
می کنی؟»

داد زدم: «نه، فقط دلم می خواست جای او بودم.»
مریم اخم کرد: «آره، کاش مونا خواهر من بود! حتی
وقتی شبها برایش قصه می خواندم، از من تشکر
می کرد. یا وقتی امیر یادش می داد که با توب فوتbal
روپایی بزنند، خوش حال می شد.»

بلفه‌های خانه‌ی گرم!

○ محمد تقی

○ عکاس: اعظم لاریجانی



وسط یک پارک، کتابخانه‌ی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان قرار دارد. دور و بر آن چندتا گربه هستند. زمستان در راه است و آنها به جای گرم احتیاج دارند. ما چه کار می‌توانیم برای آنها انجام دهیم؟

بچه‌های کتابخانه می‌خواهند برای گربه‌ها کاری کنند. چند تا کارتون کتاب و چسب و رنگ و یک رومیزی پلاستیکی قدیمی و یک پتوی کهنه بر می‌دارند. بله، همیشه یک راه خوب برای کمک هست.



از طرف خبرنگار و گریه‌های سرماخوردگی پارک از خانم روشنى، مریپی کتابخانه‌ی شماره‌ی ۱۵ و اعضای این کتابخانه‌ی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خیلی خیلی متشکریم.



حالا می‌خواهند خانه را زیبا کنند. رنگ،
خانه را باز هم محکم‌تر می‌کند.
یک پلاستیک بزرگ هم برای روزهای بارانی لازم
است.

۲

اما کارتون ممکن است
خیس و خراب بشود! مریپی
کمک می‌کند. با چسب نواری
پهن می‌شود تمام کارتون را ضدآب
کرد. بعد با آن یک خانه ساخت.

۳



۴



۱۳۹۷/۰۱/۰۱

نقاشی با سایه‌ها

چه شکلی شد؟

بین خودت هم می‌توانی بایک
چیدمان دیگر، سایه‌ی جدیدی
بسازی؟ مثلًاً با سایه، اسم خودت
رانمایش بدھی؟

○ محمدهادی نیکخواه آزاد

تا حالا به شکل سایه‌های دقت کرده‌ای؟ گاهی وقت‌ها سایه‌ها، تصویرهای
جالبی درست می‌کنند.



۴

۴

۳

۳

۲

۳

۱

۱

۱

۱

۱

۱

۱

۱



● چند جّهه قند هماندازه بردار.
روی هر کدام از مریع‌ها به تعدادی
که در تصویر بالامی بینی، قند بچین.

● حالا یک چراغ قوّه را از محلّ
مشخص شده، جوری روی قندها
بتابان که سایه‌ی آن‌ها روی صفحه
بیفتند.



طرف پلدا بی من

- زهراء اسلامی
- عکاس: اعظم لاریجانی
- تصویرگر: آرش عادلی



مواد لازم:

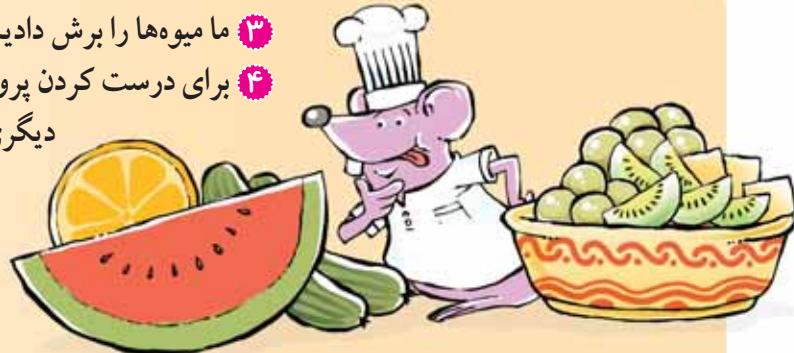
- پرتقال، کیوی، خیار هر کدام یک عدد
- انگور، یک خوش
- هندوانه، یک برش

طرز تهیه:

- ۱ اوّل دستهایت را خوب بشوی.
- ۲ حالا فکر کن چه طور می‌توانی یک ظرف میوه‌ی متفاوت و زیبا برای شب یلدا آماده کنی.

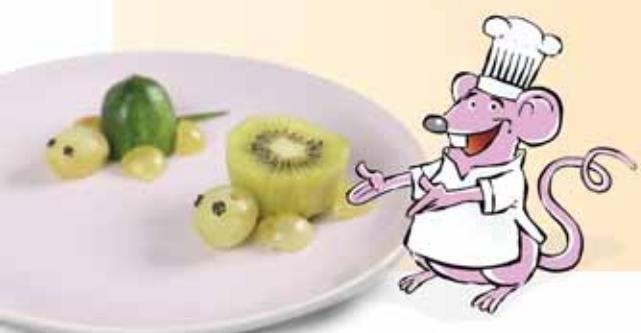


- ۳ ما میوه‌ها را برش دادیم و کنار هم چیدیم.
- ۴ برای درست کردن پروانه از پرتقال و انگور استفاده کردیم. تو با چه میوه‌ی دیگری، می‌توانی پروانه درست کنی؟



- ۵ برای درست کردن لاکپشت، از انگور به جای سر و دست و از کیوی و خیار به جای لاک استفاده کردیم.

* یادت باشد با باقی مانده‌ی میوه‌ها می‌توانی یک سالاد میوه درست کنی.



پینوکیو

طاهره ایبد

تصویرگر: لاله ضیایی

۱



۲



۳



۴



• تا تو باشی دیگر دروغ نگویی!